

دکتر محمد افروز عالم،

استادیار بخش زبان و ادبیات فارسی،

دانشگاه کشمیر حضرت بل، سری نگر

بررسی کتاب "بوستان برای دوستان" از مولانا محمد عیسی فرتاب

نمی توانم بگویم که ابیات مولانا محمد عیسی فرتاب در کتاب "بوستان برای دوستان" بسی عالی و گرانبه و جالب است. اما چیزی که حایز اهمیت است، این است که فرتاب افکار و خیالات و تجربیات و مشاهدات خود را هنگامی به سلك ابیات می کشید که زبان و ادبیات فارسی در هند روبه انحطاط و زوال بود و یا بهتر بگویم که زبان و ادبیات فارسی رونق خود را از دست می داد. ناگفته نماند که زبان و ادبیات فارسی در هند رواج بیشتری پیدا کرد و یک وقت بود که کانون زبان و ادبیات فارسی از ایران به هند منتقل شده و دوره شهنشاه اکبر شاهد این امر بوده است اما دوره ای رسید که نه فقط زبان و ادبیات از رونق افتاد و زبان فارسی که زبان رسمی هند بود بسبب تسلط انگلیسها از اداره های دولت بیرون آمده و غیر رسمی شده بلکه برای زبانهای محلی هند از جمله زبانهای اردو و هندی جایش را خالی کرد. اکنون نه کسی به فارسی صحبت می کرد نه کسی به فارسی چیزی می نوشت. کسانی که می نوشتند تعداد شان انگشت شمار است. از جمله کسانی که با زبان و ادبیات فارسی علاقه می داشتند مولانا محمد عیسی فرتاب یکی از آنها بود.

مولانا محمد عیسیٰ فرتاب در چندین زبان از جمله زبانهای فارسی، اردو و عربی آثارهای مهمی بجای گذاشته. اما آثار فارسی از همه آنها مهمتر است. با وجود اینکه او اردو زبان بود اما علاقه که با زبان و ادبیات فارسی نشان داده است شگفت انگیز است. شاید به علت همین علاقه گی و حوصلگی که او با زبان و ادبیات فارسی داشت آثار برجسته فارسی از قلمش بیرون آمد. مثلاً بوستان برای دوستان، انجیل عجم، روشن نو، تاریخ اسلام، دیوان فرتاب و غیره.

اثری که نام فرتاب را در تاریخ زبان و ادبیات فارسی بعنوان شاعر زبان فارسی ثبت کرده است "بوستان برای دوستان" است. کتاب نامبرده در سال ۱۹۵۸ میلادی بتوسط دوست و همنام مؤلف محمد عیسیٰ از انتشارات جهانگیر کشن کنج بچاپ رسید و آرزوی مؤلف برآورده شد. اگرچه نام این کتاب "بوستان برای دوستان" است ولی شاعر خود آنرا بعنوان "بوستان جدید" یاد کرده است. چنانکه در طئی ستایش همنام خود یعنی محمد عیسیٰ می گوید:

نگویم اگر مدح او در کتاب مرا سرزنش می کند آفتاب
که هم رنگ او مرد عالی خیال کرا دانی ای شاعر خوش مقال
پی طبع گر او نه بستی کمر که خواندی چنین نامه نامور
پی طبع این "بوستان جدید" نوای ز نصر من الله کشید
شنیدم چو قول صداقت اثر ز بهر کشن گنج کردم سفر

آقای سلیمان اختر یکی از معاصرانش مؤلف را در يك مقاله مختصری اردو معرفی کرده است که آنرا در اواخر کتاب شامل کرده اند. آقای سلیمان اختر نیز "بوستان برای دوستان" را چندین بار به عنوان "بوستان جدید" یاد کرده است. این امر چنین نشان می دهد گوی نام اصلی این کتاب "بوستان جدید" باشد. بهر حال نام کتاب

هرچه که باشد با آن سروکاری ندارم و من توجه خود را بسوی مطالب اساسی کتاب جلب می‌کنم.

هرکس که بعد از مشرف‌الدین مصلح بن عبد‌الله سعدی شیرازی چشم به جهان گشود و در نثر و شعر فارسی طبع آزمود دانسته و یا ندانسته تحت تأثیر سبک سعدی قرار گرفته است چنانکه محمّد علی فروغی، تصحیح‌کننده کلیات سعدی می‌گوید: "اما اقتباسها و تقلیدهای که گویندگان دیگر از شیخ کرده اند به حساب و شمار نمی‌آید و حاجت به تفصیل ندارد که هرکس به فارسی نثر نیکو نگاشته و غزل شیوه سرروده پس از سده هفتم هجری دانسته یا ندانسته شاگرد شیخ سعدی است"

اگرچه محمّد علی فروغی مربوط به پیروی و تقلید نثر نیکو و غزل شیوه‌ای شیخ صحبت کرده است مع هذا این امر در باب کلام دیگر شیخ مثلاً در باب قصاید و مثنویات مخصوصاً "بوستان" که مثنوی است و سراسر آن مظهر تربیت و اخلاق است، نیز صادق می‌آید. مانند گلستان و غزلیات سعدی بوستان هم مورد تقلید بسی از سخنوران فارسی واقع گردیده است مثلاً "گلشن صبا" از فتح‌علی خان صبا، ملك الشعراى دربار فتح‌علی شاه قاجاری انیس العاشقین "از سید قاسم انوار، "خرابات" از علی حزین و غیره کتابهای است که در تتبع بوستان سعدی به نگارش آمد.

مولانا محمّد عیسی فرتاب سبک بوستان سعدی را در نظر گرفته کتاب خود بوستان برای دوستان را به سبک ایات کشیده است چنانکه شعر اول بوستان برای دوستان یا بوستان جدید دلیل این امر است:^۳

بحمد خدا تا کشادم زبان چو سعدی نویسم دگر بوستان

کتاب حسب روایت با حمد باری تعالی و نعت رسول اکرم ﷺ آغاز شده است و بعد ایاتی چند درباره استاد خود شیخ الاسلام مولانا سید حسین احمد مدنی آمده است که شاعر در آن واقعه تبعید سیاسی

وزندانی شدن او را بتوسط دولت انگلیسی بقلم آورده است و دولت انگلیسی را نحس گفته است:
گرفتار دست حکومت شده حکومت سراسر نحوست شده^۴

برخلاف بوستان سعدی مؤلف سبب تالیف این "بوستان جدید" را ذکر نکرده است همچنین کتاب در ابواب هم منقسم نیست، چنین بنظر می رسد که شاعر این چیزها را در نظر نگرفته است معهذا نکته ای که مهم است این است که بر صفحه ۹۰ این کتاب عنوانی است موسوم به "باب دوم در حکایات همسر ۵۱۳۷۶" که می توان آنرا یا اشتباه کاتب شمرد و یا می توان گفت که کتاب در دو باب است و کاتب در آغاز جایی باب اول ننوشته است. اگر موضوع مورد بحث درست بحساب آوریم، می توانیم بگوییم که کتاب مورد نظر در دو باب است. بوستان برای دوستان بنام کسی موسوم نیست. این کتاب کوچک شامل 1550 (۱۵۵۰) بیت و متضمن صد و بیست و دو صفحه است. شاعر کتاب را مانند شاهنامه فردوسی و بوستان سعدی به بحر متقارب مثنی مقصور / محذوف یعنی فعولن فعولن فعولن / فعل یکبار در هر مصراع، سروده است.

در نگارش گلستان و بوستان سعدی مراد مشخصی را پیش نظر داشته و آن تربیت و تهذیب نفس است، هر سخنور و نویسنده وقتی می خواهد چیزی بنویسد پیش نظرش مقصد مشخصی می باشد. مولانا محمد عیسی فرتاب نیز در تالیف این کتاب مراد مشخصی حتماً در نظر داشته باشد و آن حتماً همان و تهذیب نفس باشد اما موضوع اخلاق و تهذیب نفس بوستان برای دوستان با بوستان سعدی تفاوت بزرگی دارد. مخاطب سعدی در بوستان انسان عام است اما مخاطب مولانا محمد عیسی فرتاب معمولاً مسلمان است در کلام خود فرتاب بیشتر با مسلمانان صحبت کرده است اگر می خواهد حرفی مربوط به اخلاق و

تهذیب نفس کند معمولاً مسلمانان را مورد مخاطب خود قرار می دهد. چنانکه جایی جایی از کلامش هویدا است مثلاً مطلب در این است که بمناسبت احوالپرسی گفتگو باید از سلام آغاز شود برای اینکه این طریق مسلمانی است و رسم اسلام هم همین است و اگر کسی حرفش را از سلام آغاز نمی کند سزاوار نیست به طرفش نگاه کنند و چنین کس فرستاده دشمن است و باید از احوال پرسش خود داری کرد، این تمام مطالب که بالا ذکر نمودیم در يك حکایت به تفصیل آورده و ما اینجا بذکر چند بیت از آن حکایت مبادرت می جوییم:

یکی صبحدم بر در من رسید	کز آن پیش دیده کسی را ندید
به پرسیدن حال فرزند وزن	سراپا با خالص شیرین سخن
بحیرت شدم کاندترین روزگار	که کس را بکس نیست فرصت ز کار
رسیدن آن کز و هیچ سودی نبود	سلام و دعاء و درودی نبود
نگوید سلام آنکه وقت سحر	نشاید که بروی کشانی نظر!
فرستاده دشمن تست او	کند بی سلام آنکه خود گفتگو
ز حالش مپرس و برویش مبین	که آید به پشت سحر گر چنین
طریق مسلمان بود در کلام	که اول گزارند رسم سلام

اما اگر بدقت نگاه شود آنگاه بر ما آشکار خواهد شد که پیش مولانا محمد عیسی فرتاب مقصد معینی نیست و چنین بنظر می رسد که شاعر می خواسته است افکار و خیالات که در ذهنش موج می زد آن را فقط و فقط به سلك ایات بکشد و تجربیات و مشاهدات خود را بی مقصد بیان نماید و یا به عبارت دیگر شاعر در اغلب موارد برخلاف سعدی و رومی و غیره نه فقط اینکه نتیجه بسی مؤثر و درس آموز و شگفت انگیز اتخاذ نمی کند بلکه هیچ نتیجه ای اتخاذ نمی کند. و یا اگر نتیجه ای اتخاذ می کند، طرز و روش آن خیلی ضعیف است. یعنی از حکایات آن مثل اینکه مانند درختان باغ با جان و دل آبیاری شده و در آخرین وقت

که وقت جوانه زدن و بردادن زدن می باشد آنها را خشکانده شود و یا بهتر بگوییم که شاعر آن حکایتها را با آب و تاب آغاز می کند اما هیچ نتیجه ای بر نمی آرد: این نوع حکایات در کتاب بوستان برای دوستان چندین است و ما برای مثال چند حکایت را بمیان می آوریم باینقرار:

شاعر بعد از تحصیلات مقدماتی برای کسب فضائل به مدرسه دارالعلوم دیوبند که بزرگترین مدرسه هند بشمار می رود، رفت و پنج سال بعد به خانه برگشت، وقتی پدرش را دید اشک از چشمهایش سرا زیر شد. چنان بگریه افتاد که اهالی آن ناحیه صدایش را از دور و نزدیک شنیدند و گرداگرش جمع شدند. علاوه بر مادر و برادر و خواهر، هر کس

چه خاص و چه عام، خواه هندو باشند خواه مسلمان، بدیدنش اشک ریختند تا اینکه شاعر خود از دست ایشان به ستوه آمد. وی پس از فراگیری علم و فن از دیوبند آمده بود شاعر این حکایت را بعنوان حکایت تاریخی یاد کرده است.

اما بعد چه هیچ • ابیات را ملاحظه بکنید:

حکایت تاریخی که بار اول از دیوبند آمدم

پدر را چو دیدم پس از پنج سال	مرا گریه آمد چو ابر شمال
چنان زار نالیدم اندر حضور	که آواز من رفت نزدیک و دور
پدر هم زشادی چنان اشک راند	هر کس که می دید حیران بماند
ز چشمان مادر سرشکی چکید	ندانم به هجران چه آهی کشید
برادر زشادی برافروخت چهر	بیفزود در خاطرش لطف مهر
چو خواهر شنید آمد اندر زمان	پئی دیدنم با دل مهر بان
همه ساکنان وطن خاص و عام	چه هندو چه مسلم چه رحمان و رام
پئی دیدن من گروهها گروه	رسیدند و گشتم ز مردم ستوده
من از دیوبند آمدم تا وطن	مرا بود شهرت به هر علم و فن

یک جای دیگر در طی ستایش استاد خودش مولانا سید محمد

اعزاز علی مدرس دارالعلوم دیوبند می گوید، که او مرد نیکوتر از او در زندگانی خود ندیده است. استادش حبیب خدا و رسول ﷺ بود و در دارالعلوم مانند مهر روشن بود، در علوم و فنون ماهر و سرش از کبر و غرور خالی بود، در سراسر کشور عالمی مثل او دیده نمی شد او با اوصاف خلفاء اسلام متصف بود با وجود این همه خصائص و شمائل که او داشت شاعر از او دوران تحصیلات در غیب و حضورش شکایت می کرد و نامش به زشتی می برد، ولی بعداً قبول می کند که او این چیزها را از روی جهالت و بی دانش بر علیه استاد خود می گفت که نباید آنرا درست شمار کرد، شاعر این همه مطالب را به تفصیل آورده است اما از این حکایت جالب نتیجه شایانی نمی گیرد فقط و فقط می خواهد به کسانی اطمینان دهد تا وی را از طرف استاد خود بدگمان محسوب نکنند و با عبارت دیگری می خواهد کسانی را مطمئن سازد که او از طرف استاد بدظن نیست و هر چه که قبلاً نسبت استاد گفته بود از روی نادانی بود. اگر شاعر به طور نتیجه اییاتی بمیان می آورد که در آن صحبت می شد که کسی نباید در جهل و بدون آگاهی نقایص و عیوب کسی شمرد، حکایت جالبتر می شد زیرا آنوقت حکایت نشان گر مراد معین شاعر می شد. چند شعر از آن در زیر نقل می کنیم

خدا را حبیب و نبی را ولی	نکو تر ندیدم ز اعزاز علی
در آن انجمن گاه دارالعلوم	چو مهرست روشن میان نجوم
چو او نیست کوشنده علم و فن	که دیوبند از وهست چون انجمن
سر خود تهی ساخته از غرور	من این تحفه آوردم از راه دور
ندیدم چو او عالمی بی همال	گران پایه هم رنگ کوه شمال
شکایت بسی کردم صبح و شام	بزشتی گرفتم و را نیک نام
زبیدانشی گفتمی جابجا	کلامی که نبود شنیدن روا
دل زنده اش گوخبر داشتی	بمن سایه همچو پدر داشتی

هم چنین شاعر در حکایتی راجع به شفایابی از بیماری محمّد عبد السلام که پسر او بود سخن می گوید. از عنوان این حکایت چنین بر می آید که شاعر بعد از شفایابی پسر خود جشنی برگزار کرده است لیکن بمحض اینکه کسی حکایت را خواند بر او آشکار خواهد شد که شاعر در این حکایت مربوط به شفا و شفایابی پسرش چیزی نگفته است بلکه در قسمت اول حکایت که مشتمل بر هشت بیت است در ستائش خدا سخن گفته است و در قسمت دوم حکایت که شامل نه بیت است، مربوط به بیماری عبد السلام حرف زده است و گفته است که پسرش در روزهای بیماری غذا خیلی کم می خورد و بعلت آن چنان لاغر و ضعیف شده بود که آرام و راحت از وی دور شد. این امر شاعر را نیز رنجیده کرد بطوری که پیش چشمانش دنیا سیاه شد. اکنون چاره ای نبود بجز اینکه پیش خدای متعال که مالک کون و مکان و محرم رازها است، دست دعا برای شفایابی اش بلند کند زیرا که همان حکیم است و همان بخشنده شفا. قسمت اول حکایت چنین نشان می دهد که گویی حمد باشد. ما برای ثبوت چند بیت در زیر نقل می کنیم.

سپاس خداوند مولیٰ الکریم	که هست او بزرگ و علیم و حکیم
کند از کرمهای خود آشکار	مراد دل بسنده بی قرار
کرم جوشد از شان والای او	بهر جاست انعام والای او
ز اوهام و افکار بالاست او	حکیم و علیم است و مولا است او
کند یاد او هر کی در صبح و شام	شود از مرادات خود شاد کام

و مطالبی که بالا ذکر نمودیم در قسمت دوم حکایت چنین بقلم

آورده است

چنان گشت بیمار عبد السلام	که کمتر همی خورد آب و طعام
چنان لاغر و سست اندام شد	که غائب از ولطف و آرام شد

غمی دارم از طرف او در ضمیر بدام تردد چو مرغم اسیر
کنونم پریشان تر از گرد راه جهان شد به پیش نگاهم سیاه
بجز آن خداوند کون و مکان ندارم دگر محرم راز دان
دعا می کنم از دل سوگوار که بخشد شفا پاک پروردگار

از مزایای کتاب بوستان برای دوستان یکی این است که مؤلف در بیان مطالب جای جای از واژه های زبانهای اردو، هندی و انگلیسی و غیره کار گرفته است. ممکن است این کار بردها از روی ضرورت باشد لیکن در این هیچ تردید نیست که شاعر این واژه ها را بخوبی در ابیات فارسی گنجانیده است. این کار بردها را نباید از نقایص کتاب شمرد چنانکه می دانیم در دوره حاضر سخنوران و گویندگان ایرانی نیز واژه های انگلیسی و فرانسه را بوفور در عبارت فارسی بکار می برند. واژه های که مولانا محمد عیسی فرتاب در کتاب خود بکار برده است تعدادش زیاد نیست. اینجایی محل نخواهد بود اگر آن واژه را بمیان آریم: مثلاً موثر، یورپ، ٹیبل، ڈاك، خط، دنگ اشتهار و غیره واژه های هست که شاعر آن را در عبارت فارسی آورده است که معادل آن بفارسی بقرار زیر است. موثر یورپ، ٹیبل که واژه های انگلیسی است و معادل فارسی آن علی الترتیب موتور یا ماشین، اروپا و میز است. ڈاك که واژه های هندی است و معادل فارسی آن پست است که خود و واژه ی انگلیسی است. يك جای ”واژه دنگ بکار شده که گرچه واژه فارسی است اما در کتاب مورد نظر بعنوان مترادف ”حیران“ بکار شده. واژه ”دنگ“ در زبان هندی وارد و بکثرت بمعنی حیران استعمال می شود. همچنین واژه ها خط و اشتهار با وجودیکه واژه های عربی است که در اردو بکثرت مستعمل است و معادل آن در فارسی علی الترتیب نامه و پوستر است و پوستر خود واژه ی انگلیسی است. اینک ایاتی را که واژه های مذکور در آن بکار

شده ارائه می دهیم:

وگر هست دهقان بدانش بلند بشهرش خود او را بموثر کشند ۹

☆☆☆

شنیدم به یورپ یکی شاه بود ورا دختری خوب چون ماه بود ۱۰

☆☆☆

بخوردن نشستند و بستند در شه یورپ وملکه چون قمر(۳)

☆☆☆

زیک خوان بخوردند با همدگر مساوات آن شاه یورپ نگر(۴)

☆☆☆

نوشتم خطی اندرین آرزو بنازی کشادم در گفتگو(۵)

☆☆☆

من آن خط نیند اختم تابداک دلم نیست آسوده از ترس وباك(۶)

☆☆☆

یکی آمد امروز هنگام کار زبهر رسانیدن اشتهار(۷)

☆☆☆

درختان بهر سو چنان رنگ رنگ که بیننده را کرد حیران ودنگ(۸)

در اشعار مولانا عیسی فرتاب وضع سیاسی آن زمان هم بیان شده است. هر گاه شاعران ونویسندگان چیزی ناپسند در اجتماع می بینند خواه از طرف دولت می باشد خواه از طرف اجتماع بوسیله آنان مورد انتقاد قرار می گیرد. چون در آن زمان هرسو صدای آزادی بلند می شد وعلماء ودانشمندان هند علم بغاوت ضد حکومت انگلیسی بر افراشته بودند وجوروظلم حکومت انگلیسی جابجا هر روز از حد می گذشت، یکی از گروه علماء جمیعة علماء هند فتوی داده بود که وظیفه انگلیسی حرام است همه باشندگان هندوستان باید که با انگلیسیها کمک نکنند، کنگره ملی هم حامی این فتوی بود، رئیس کنگره ملی مهاتما گاندی بود ورئیس جمیعة علماء هند مولانا محمود الحسن

دیوبندی و شیخ الاسلام مولانا سید حسین احمد مدنی عضو فعال جمیعة علماء ہند بود آن همه بدست حکومت گرفتار شده بودند و حکومت انگلیسی آنان را تحت تبعید سیاسی به مالٹا (Malta) فرستاد. این واقعه را شاعر چنین بیان می کند.

جهان نار شد همچو شب در نظر	شنیدم ز وقتیکه من این خبر
نماند چنین سلطنت پائیدار	که آن راست زینگونه بیهوده کار
که در ملک هندوستان جا بجا	فتاد است این شور این غلغلہ
که شیرز شیران اسلام بود	بمردی و را در جهان نام بود
گرفتار دست حکومت شده	حکومت سراسر نحوست شده

شخصیتهای که مولانا محمد عیسیٰ فرتاب در کتاب خود درباره آنها صحبت کرده است سعدی شیرازی، نظامی گنجوی، مولانا جامی، اساتید مختلف خصوصاً شیخ الاسلام مولانا سید حسین احمد مدنی، مولانا اعزاز علی، مولانا معراج حق، و یک جا اسم مولانا ابو الکلام آزاد را هم ذکر نموده است.

از اشعار سعدی این طور متأثر بود که "بوستان برای دوستان" بطرز بوستان سعدی نوشت. و در اولین شعر گفت:

بحمد خدا تا کشادم زبان چو سعدی نویسم دگر بوستان^{۱۳}

اگرچه کتاب مورد نظر به سڪ بوستان نوشته شده است لیکن شاعر يك جا بر شعر گلستان تضمین کرده است چنانکه می گوید:

یکی گشت مجروح در کارزار	بنالند نزدیک شیخ دیار
که از شدت درد شب تا سحر	ره خواب شد بسته بر چشم تر
پیاپی چنان ضرب پیهم رسید	که جان تا بلب تا بلب جان رسید
بچوبم فرو کوفتند آن چنان	که اندر تنم سوده شد استخوان
چنین گفت شیخ ای شکسته عظام	نباید که دشمن شود شاد کام
که اظهار رنج تن خویشتن	به پیشانی مرد آرد شکن

مگوی انده خویش با دشمنان که لا حول گویند شادی کنان^{۱۴}

شاعر در این تضمین نصیحت کرده است و از روی تمثیل درس داده است که نالیدن و گریه وزاری کردن نزد مردم بی فایده است چون بهی خواه شما نیست وقتی شما از آنان دور می شوید، شادی می کنند و لا حول می گویند در این ضمن اگر حکایت گلستان سعدی را اینجا ذکر نمایم بیجا نخواهد بود. "بازرگانی را هزار دینار خسارت افتاد پسر را گفت نباید که این سخن با کسی در میان نهی، گفت ای پدر فرمان ترا است نگویم و لکن خواهیم بر فایده این مطلع گردانی که مصلحت در نهان داشتن چیست. گفت تا مصیبت دو نشود یکی نقصان مایه و دیگر شماتت همسایه."^{۱۴}

کتاب مورد نظر در سبک خراسانی است و سبک خراسانی بنا به گفته صاحب زبان و نگارش فارسی، سبک شاعران عهد سامانی و غزنوی را سبک خراسانی می گویند، از جمله نمایندگان این سبک رودکی سمرقندی، شهید بلخی، دقیقی، فرخی سیستانی، عنصری، منوچهری دامغانی، و ناصر خسرو را می توان نام برد از حیث نوع، بیشتر قصیده است و از لحاظ لفظ ساده روان و عاری از ترکیبات دشوار است و واژه های عربی در آن اندک است و از لحاظ معنی، صداقت و صراحت لهجه، تعبیرات و تشبیهات ساده و ملموس، از اختصاصات مهم آن سبک است مضمون بیشتر اشعار این سبک وصف طبیعت و مدیحه و شرح فتوحات پادشاهان و گاه پند و اندرز بوده است. این سبک تا قرن ششم هجری نیز رواج داشته است.^{۱۵}

از اقتباس بالا معلوم می شود که سبک خراسانی یکی از بزرگترین و مهمترین سبک شعر فارسی است که بسیاری از شاهان مهم در این سبک شعر گفته اند. این تمام مزایا که بالا ذکر شد در اشعار کتاب

مورد نظر جابجا دیده می شود مثلاً از واژه "ورا" بجای او را "همی آید" یا آید همی بجای می آید که ویژگی مهمی سبک خراسانی است، در اشعار این کتاب استفاده شده است و طریق نصیحت و پند و اندرز و نگارش داستان قدیم و جدید در اوصاف صحابه رضی الله عنهم و علماء هم در آن مثل سبک خراسانی است.

موضوعات کتاب: موضوعات این کتاب مکارم اخلاق، قرآن و نماز و انتقال دادن طریق اسلامی به اجتماع است. جابجا برای اصلاح اجتماع حکایت‌های نوشته است. مثلاً این حکایت که کسی روزی وقت صبح نزد من آمد و احوال فرزند و زن را پرسید ولی من جوابش ندادم چون بطریق اسلامی سوال نکرده بود این حکایت را در "بوستان برای دوستان" این طور ذکر نموده است.

یکی صبح دم بر در من رسید	کز آن پیش دیده کسی را ندید
به پرسیدن حال فرزند و زن	سراپا با خالص شیرین سخن
رسید آن کز و هیچ سودی نبود	سلام و دعا و درودی نبود
نگوید سلام آنکه وقت سحر	نشاید که بروی کشایی نظر
فرستاده دشمن تست او	کند بی سلام آنکه خود گفتگو
ز حالش مپرس و برویش مبین	که آید به پیشت سحرگان چنین
نباید چنین مونس و غمگسار	که آید تبه پرسش نباید بکار
نفاق است در خاطر آن ندیم	که باشد خسیس و نماید کریم
کسی را در این ملک آرام نیست	که دینی چو این دین اسلام نیست
طریق مسلمان بود در کلام	که اول گزارند رسم سلام

و همین طور در حکایت دیگر ذکر نموده است که روزی بعد نماز فجر تلاوت قرآن نه کرده بودم. شاعر را این امر چنین ناگوار گذشت که این حکایت را از هر خاص و عام بیان می کرد و می گفت من دیروز مثل خرگوش خفتم. چنین معلوم شود که با مولی سروکاری ندارم.

این واقعه را به سلك ایات اینطور کشیده است. وما بذکر چند بیت از آن توجه خود را بسوی دیگر معطوف می کنیم

يك امروز آمد چنان ناگوار	که قرآن نخواندم در آغاز کار
بخفتم چو خرگوش وقت سحر	نهادم به بالین چو بیمار سر
تو گفتی ز مولا سروکاری نیست	مرا حاجت هیچ دربار نیست
نه پابندی دین نه تقلید شیخ	گذشتم ز ارشاد و تاکید شیخ
مرا بوالعجب فکر اندر دل ست	چو روحم مقید در آب و گل است
در این فکر شیطان وزیر من است	اگر چه خدا دستگیر من است
دگر چاره نیست اندر شعور	که از سر چسان سازم این فکر دور
چنین فکر تا همنشین دل است	چو ویرانه این مسکن و منزل ست
بزاری گرستن سزاوار تر	چو گردد زمان دل آزار تر ^{۱۷}

نیز در وصف ایوار فرموده است که نزدیک من تسیح و کلام خدا خوشتر از لطف دهر است. من این وقت یاد خدا را بهتر از همه کار می دانم. چون این اوقات که صرف می کنیم بعد از سپری شدن دوباره نمی آید مثل شباب و جوانی که دوباره بر نمی گردد. اگر ما این وقت عصر را بسیر و سیاحت گلستان و دشت تلف می کنیم هیچ فایده نیست چون این جهان فانی است و مزرعه آخرت عمل نیک است. هر چه که اینجامی کاریم نزد خدا می یابیم و این وقت که الآن در دست ما است باید که آنرا غنیمت به شماریم. زیرا که این دنیا فانی است و ما نباید به دام نیرنگی زمان بیفتیم. چند شعر برای نمونه ذیلاً می نگاریم.

به نزدیک من اندرین وقت عصر	کلام خدا خوشتر از لطف دهر
خدا را در این وقت یاد آوری	به از فتح صد ملک اسکندری ^{۱۸}
نیابی چنین وقت بعد از ذهاب	که واپس نگرود دوباره شباب

نیز جای دیگر همین مطالب را این طور تحت و عنوان "دام برای گرفتن آهوی آرزو" بیان نموده است. شاعر می گوید که اگر بدام

شماشکار نمی افتد غمگین نشوید. چون فقط شما نمی هستید در جهان بلکه هزارها نفر هستند که آرزوی شان بر نمی آید.

نه نتهاتوی در تمنا اسیر در این فکر هستند برنا و پیر
در انبوه مردم نباید گریست به تحقیق گو مرد آزاد کیست؟
اصلاً این ابیات را بطرز ابیات اقبال گفته است.

حواله به شیطان ترا کرده اند ز اعمال خود آشنا کرده اند
بیک جرم آدم سزایاب شد تو گوئی پی توبه صد باب شد
که آخر چه خواهید اندر جهان؟ فزون است بالم شده آب و نان^{۱۹}

اصلاً این همه ابیات بجواب آن سؤالها است که در ابیات زیر از خداوند کرده و گفته که ما الآن در بند رزق هستیم، باز هم سعی ما بی نتیجه می باشد. اگر شما پی کار ماهستید پس چرا کار ما آسان نمی شود. این شکوه را بسلك ابیات این طور کشیده است.

نگوید کسی اندرین چارسو که بر آمده از تواس آرزو
مگر خود تو گوئی که از انتظام مرا آرزو شد به گیتی تمام
توباشی و کار توباشد چنین چه گویم من این احکم الحاکمین

در کتاب مورد نظر شاعر حکایت‌های آورده است که مربوط به واقعات کشتزاری و کوه ورود خانه و غیره است. مثلاً شاعر و صبح، حکایت مگس و نقل تیمم، حکایت غوک و ماهی، وصف هوا، حکایت سیر هماله و مدهو مالا، از جمله حکایتها است که خیلی جالب است. در حکایت غوک و ماهی، شاعر در این حکایت مانند نظم "پهاڑ اور گلهری" (کوه و سنجاب) از اقبال از مکالمه کار گرفته است.

فرتاب با مکالمه های جالب ماهی و غوک را این طور بیان کرده است گویا هر دو واقعاً بزبان قال می گویند و واقعه چنین بیان می کند که شبی یک ماهی به یک غوک گفت که زشتی مثل تو در جهان چیزی

نیست. همه به صدای زشتی تو در وقت خواب و راحت خلائق خدا را زحمت می دهی. مثل تو مؤذی در جهان ندیدم که باعث ناراحتی مردم می شوی و از خدا نمی ترسی؟ غوک از تحمل و بردباری جواب می دهد. عزیزم من شکر خدا می کنم که او برای خلائق باران می بارد از این امر خیال نمی کنم که این دلآزاری است. ایباتی ملاحظه بکنید:

خراشد فغان توبس گوش من	شبى گفت ماهى به غوك اين سخن
ندانم ترا اين چه سودا شود	چون بر آسمان ابر پيدا شود
صد هنگامه حشر سامان کنی	که نا دیده يك قطره افغان کنی
که خوابیده باشند خوابندگان	نیندیشی از رنج و قوم جهان
ندیدم چنین مؤذی اندر آب	تو بیدار سازی هم رز خواب
جوایی به گفت آنچه باید شنید	بر آشفت غوك اين سخن چون شنید
بدرگاه حق آه وزاری کنم	بگفتا که من شکر باری کنم
که این ابر و باران ز آثار او ست	زبانم ستائشگر کار او ست

(الحشیه، بوستان برای دوستان، ص. ۱۱۰-۱۱۱)

ویکی از حکایتهای جالب، حکایت سیر هماله و مدهومالا است که شاعر مناظر دیدنی کوه هماله و مسافران که برای زیارت هماله می روند درباره آن بیان نموده است. این حکایت مشتمل بر سی و پنج ایات است، اولاً من در باب اول یعنی (احوال و آثار شاعر) بیان کرده ام که خانه شاعر به وادی کوه هماله است، يك بار با دوستانش برای دیدن کوه هماله رفت و آنجا مناظر درختها و گلهای رنگارنگ و برف سپید مثل پنبه و در راه برای مسافران قحوه خانه، فروشگاه و رستوران که نظر کرد همه آن را در ایات جالبی گنجایند و برای دوستان دیگر که آنجا نرفته بودند آنرا بعنوان هدیه آورد. اینجا چند بیت از این داستان ذیلاً نقل می کنیم.

۲۱ چه گویم ز احوال پیشینان محمّد حسین بود در دینیان

که همراه من بود روزی دوچار
همه راه دیدم ز برگ و شجر
به جای رسیدم که بازار بود
شب‌ی اندر بقعه‌ی دل پذیر
زنان با زنان همگروه آمدند
زبالا و پستی کوه آمدند
چورفتم پی دیدن کوهسار
نهان بود خورشید و مه از نظر
مدهومالا نامش در اظهار بود
عجب دیدم از حال برناؤ پیر
زبالا و پستی کوه آمدند

...

نشستند باهم برقص و سرود
وز آنجا سوی کوه کردم گذر
شنیدم که ریحان و گل چارسو
بر آن کوه هر دم کند نشربو
چواستارگان زیر چرخ کبود
بدریا و خشکی نمودم سفر

و در همین حکایت می‌گوید که داستان هماله را این طور شنیده‌ام که دلش نمی‌خواهد که از اینجا برگردم. به خواجه حسین گفتم با من بر کوه بیاتا آن داستانهای که درباره این کوه شنیده‌ام بینم. چون سعدی گفته است "شنیده‌ام کی بود مانند دیده". خواجه اشتیاق من را چون دید چاره‌ای ندید سوای این که رخت سفر برای کوه هماله به بندد و این طور آرزوی دیرینه من بر آشد، ابیات:

سخن تانه گفتند از خیر و شر
شود شوق پیدا ز تعریف شی
چو تعریف کوه هماله شنید
بخواجه حسین گفتم ای نیک‌رای
توبامن اگر هم‌رهی می‌کنی
مرا دید کامل چو در شوق دید
نمی‌داشت ز نهار شاعر خبر
رود آدمی جانب روم وری
دل‌م‌گشت در حال مشتاق دید
روم بهر این منظر دلکشای
بظلمت پدید آیدم روشنی
توجه بسامان بدا نسو کشید

مناظر کوهسار را چنان به ابیات دلکش کشیده است که اگر آنرا در ضمن ذکر نه نمایم موزون نخواهد بود:

در اثنای ره دیدم آن مرغزار
درختان به هر سو چنان رنگارنگ
که کردند وحش و بیابان فراز
که بیننده را کرد حیران و دنگ

گل ولاله بر شاخها هر طرف	ز فردوس بوده پیام شرف
شجر بر شجر در یمین و یسار	ثمر در ثمر شاخها در کنار
ز سبزه زمین سبز چون آسمان	بشاخ اندرون طوطیان نغمه خوان
به بالا طیور و به پستی و حوش	ز جاموس گاو و خر و مار و موش،
به هر جان تو بینی هزاران هزار	نداند کسی کردن آن را شمار
در آن دشت و کهسار شیرو پلنگ	خورشها بگیرند از آب و سنگ
عجائب سفر بود حیران شدم	بحیرت خدا را ثناء خوان شدم
چو واپس شدم زیر نخلی بلند	به زنجیر زلفی شدم پای بند
هزار آفرین بر چنان دلبری	که چهرش درخشید چون اختری
ازین پیش گفتن ندارم مجال	که حاجی است زاهد بگیرد ملاهم
مراد در دل است آنچه در دل بود	بالفاظ اظهار مشکل بود

اشتباهات خطی در این کتاب زیاد هست. شمردن همه آن در این مقاله مختصری ممکن نیست چون در هر صفحه تقریباً دو سه اشتباه خطی دارد.

بعلت این اشتباهات خطی جابجا اوزان و بحور تبدیل شده است و بعضی از ابیات از وزن افتاده است مثلاً خطاط بجای تعیین تعیین نوشته است و یک جای از روی ضرورت شعری حسین آورده است که به محک وزن درست نمی آید. شعر ملاحظه بکنید

بخواجه حسین گفتم ای نیک رای روم بهر این منظر دلکشای
روی همرفته مامی گویم که کتاب "بوستان برای دوستان"
فرتاب یک بوستان جدید برای ما دانشجویان فارسی است. این بوستان
جدید فرهنگ هندی را نشان می دهد باختصاص ناحیه ارریه و پورنیه که
آنجا سطح زندگی مردم چه نوعی است. هر سال مناظر وحشتناک آفات
سماوی مثل باد و باران و سیل و طوفان را از چشم خود می بینند. می
گویند که باران باعث رحمت است. هر کس برای باران دست به دعا

بلند می کند ولی در ناحیه ارریه گاه گاهی همین باران باعث زحمت مردم می شود هر سال سیل می آید و کشتزار کشاورزان را می برد. ولی بیش از همه چیزی که حایز اهمیت است، این است که "بوستان برای دوستان" در زمانی نوشته شده که زبان و ادبیات فارسی رونق خود را از دست داده بود ولی با وجود این همه مولانا محمّد عیسی فرتاب بود که عزم وی مثل کوه هماله بود که در زبان فارسی هند روح تازه می دمید، اما کسی نبود صدایش بشنود. اصلاً عشق وی با این زبان فقط و فقط باین سبب بود که بتوسط همین زبان و اهالی زبان، اسلام به هند آمده بود. بوسیله این زبان مسلمانان هند از فرهنگ و تاریخ اسلامی و فلسفه و ادبیات آشنا شده اند، و "بوستان برای دوستان" مظهر خیالات و افکار ادبی است که از قلم مولانا محمّد عیسی فرتاب بیرون آمده.

☆☆☆

مراجع

- ۱- فرتاب، محمّد عیسی، بوستان برای دوستان، ص، ۱۲۱، انتشارات- جهانگیر کهن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار.
- ۲- مقدمه کلیات سعدی تصحیح شده محمّد علی فروغی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۳، ص، ۱۸.
- ۳- فرتاب، محمّد عیسی، بوستان برای دوستان، ص، ۷، انتشارات- جهانگیر کهن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار.
- ۴- همان، ص، ۴.
- ۵- همان، ص، ۴۹، ۵۰.

۶. همان، ص ۸۹-۹۰
۷. همان، ص ۸۸-۸۹
۸. همان، ص ۱۱، ۲۲، ۲۶، ۳۱، ۵۸، ۶۳، ۱۱۳
۹. همان، ۴
۱۰. همان، ص ۱
۱۱. همان، ص ۸۴
۱۲. گلستان سعدی باب چهارم در فواید خاموشی، ص ۱۱۲، انتشارات تهرانوی دیوبند، ۱۹۴۷ میلادی.
۱۳. زبان و نگارش فارسی، ص ۱۶۹
۱۴. فرتاب، محمد عیسی، بوستان برای دوستان، ص ۴۶، انتشارات جهانگیر کهن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار.
۱۵. همان، ص ۵۰-۵۲
۱۶. همان، ص ۷۹
۱۷. همان، ص ۸۱-۸۲
۱۸. یک قریه در نیپال است
۱۹. فرتاب، محمد عیسی، بوستان برای دوستان، ص ۱۱۲-۱۱۳، انتشارات جهانگیر کهن گنج ۱۹۵۸ میلادی، بهار.
۲۰. همان، ص ۱۱۳
۲۱. همان، ص ۱۱۳
۲۲. همان، ص ۱۱۳-۱۱۴
۲۳. همان، ص ۱۱۳

☆☆☆